پژوهش نو در فقه
فصلنامه علمی ـ پژوهشی
سال بیست و چهارم ـ شماره چهارم ـ زمستان ۱۳۹۶
۹۲

بررسی سیر تاریخی شکل‌گیری فروع جدید در فقه متقدم شیعه
بررسی تحولات مسئلهٔ تمکین

سیدمحمدکاظم مددی الموسوی*

چکیده

با اضافه شدن فروع جدید به فقه شیعه در دوران فقه تفریعی، اصول جدیدی نیز همراه‌با آنها به ساختار فقه اضافه شدند. اگرچه منشأ برخی از آنها را می‌توان ازنظر تاریخی تحلیل کرد، اما بخش مهمی از تبعات این رویه تا امروز پنهان مانده است. یکی از این موارد، این پدیده است که متغیری در یکی از ادوار به مباحث یک مسئله اضافه شده و بلافاصله ضمن ورود به اصل مسئله، بر تمامی فروع آن تأثیر می‌گذارد؛ سپس در گذر زمان، خود به یکی از اصول برای تخریج فروع دیگر تبدیل می‌شود. این پژوهش می‌کوشد با تحلیل سیر تکامل فرعی فقهی، از شکل‌گیری تا تکامل، این تحولات و ضوابط را بررسی کرده و تصویری از آثار و تبعات آن در فقه شیعه عرضه نماید. مسئله‌ای که این بررسی براساس آن انجام می‌شود، «تعریف ضوابط و حدود تمکین در بحث نفقه» است. این مسئله با گذراندن مجموعه‌ای از تحولات، طی دوره‌های مختلف، دچار پیچیدگی‌ها و تداخلاتی شده است. با انجام این بررسی، نقش سیر تاریخی رویکرد اصحاب در شکل گرفتن پیچیدگی‌ها و ابهامات در این فرع روشن خواهد شد.

کلیدواژگان: نفقه، تمکین، شیخ طوسی، محقق حلی، فقه شیعه.

---

* دانش‌آموخته و پژوهشگر حوزهٔ علمیهٔ قم
kazemalmusavi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۲۴
تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۱۱/۳۰

درآمد

با پایان یافتن عصر فقه روایی و آغاز دوران فقه تفریعی، فروع پرشماری طی گذر زمان به ابواب فقهی اضافه و بحث‌های تازه‌ای به مباحث رایج میان اصحاب افزوده شد. این داده‌های تازه اصول و تحولات جدیدی نیز به‌همراه آوردند. اگرچه منشأ بخشی از آنها قابل‌تحلیل و ردگیری تا فقه روایی یا فقه عامه است، بخش مهمی از تبعات و آثار این رویه تا به امروز پنهان مانده و به‌صورت نامحسوسی تأثیرات مهمی بر مسائل و فروع فقهی ابواب مختلف گذاشته است. از پیامدهای ارائه نشدن تحلیل دقیقی از این ضوابط و استانداردهای جدید که به مرور زمان شکل گرفته‌اند، می‌توان به ناتوانی در کشف عوامل پیدایش این فروع و ناکامی در تعریف نظامی فراگیر برای تحلیل این داده‌های تازه اشاره کرد. در این نوشتار تلاش می‌شود که ازطریق تحلیل اجزاء و سیر تکامل یک فرع فقهی، از لحظهٔ شکل‌گیری تا دوران تکامل، این تحولات و ضوابطِ ناآشکار بررسی دقیق شود تا تصویری از آثار و تبعات آن در فقه متأخر عرضه گردد.

مسئله‌ای که در این نوشتار بررسی می‌شود، مجموعهٔ پیچیده‌ای از تحولات یک متغیر است: طی آن، در یکی از دوران‌های جریان‌ساز متأخر ـ شیخ، علامه، شهید ثانی ـ به مباحث یک مسئله افزود می‌شود؛ بلافاصله ضمن وارد شدن به بدنهٔ مسئله، تأثیرگذاری‌اش در تمام ابعاد و فروع آن آغاز می‌شود؛ با گذر زمان، نه‌تنها به یکی از ارکان مسئله تبدیل می‌شود، که خود یکی از اصول زیربنایی آن مسئله برای تخریج دیگر فروع شده و دامنهٔ تأثیر آن حتی احیاناً به دیگر ابواب فقهی نیز تسری می‌یابد.

بحث فقهی‌ای که بررسی این مسئله براساس آن انجام می‌شود، مسئلهٔ وجوب نفقهٔ زن بر شوهر است. این بحث، به‌سبب رویارویی با یکی از جدی‌ترین موارد این تحولات، نمونهٔ مناسبی برای بررسی این ضوابط نوپدید است. وجوب نفقهٔ زن بر شوهر و شرایط آن، یکی از مباحث مهم در روابط میان زوجین است. این موضوع با گذراندن مجموعه‌ای از تحولات در دوران‌های مختلف، دچار پیچیدگی‌ها و تداخلات فراوانی شده است. یکی از مهم‌ترین مسائل این مبحث، که با مشکل ذکرشده روبه‌روست و به‌نوعی زیربنای باقی

فروع و مسائل آن است، مسئلهٔ ملاک وجوب نفقه و دوگانهٔ مناط بودن تمکین یا عقد است؛ مسئله‌ای که فی‌نفسه ابهاماتی داشته و در طی تحولات تاریخی مبانی فقهی، پیچیدگی آن بیشتر نیز شده است. چگونگی رویارویی اصحاب با این مسئله و تلقی آنان از ابعادش، روند تکاملی ویژه‌ای را گذرانده است. درواقع، تأثیر این رویارویی بر ساختن شکل و هویت فعلی مسئله بیش از مبانی روایی ـ فقهی آن است. طی این رویارویی، در یکی از دوره‌های متأخر، احتمالی در مسئله مطرح شد. به‌مرور، تأثیرگذاری این احتمال بر ابعاد مختلف مسئله آغاز شد تا امروزه به مبنایی اساسی برای تفریعات آن تبدیل گردد.

در نوشتار پیشِ‌رو، تحولات مسئلهٔ تمکین بررسی خواهد شد. این تحولات یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین عوامل در شکل‌گیری صورت جدید این مسئله است. در این نوشتار، به نتایج این رویکرد جدید در بازتعریف مسئلهٔ تمکین، و ابعاد و احکام مختلف آن پرداخته خواهد شد؛ همچنین، آن دسته از فروع و مسائل مرتبط با تمکین نیز بررسی خواهند شد که با پیش آمدن این دوگانهٔ متأخر و تعریف جدید آن از تمکین، هویتی تازه یافته‌اند. این بررسی هم شامل توسعه‌های ایجادشده در فروع، و هم شامل تغییرات پیش‌آمده در تعاریف مفردات مسئله می‌شود. ازطریق این بررسی، تحولات و تأثیرات متقابل چگونگی پرداختن اصحاب به مسئلهٔ تمکین و نگرش ایشان به کلیت احکام مسئله مشاهده خواهد شد. بنابراین، نخست، توضیحی کلی دربارهٔ بحث محل نزاع ذکر خواهد شد؛ سپس دو مسئلهٔ متأخر دربارهٔ تعریف تمکین بررسی خواهد شد؛ در نهایت، تأثیری که مجموع این تحولات بر فروع و احکام این باب گذاشته است، کاویده خواهد شد.

مقدمه

پرداخت نفقهٔ زن به‌دست شوهر یکی از حقوق زن در عقد نکاح است. همان‌گونه که اصحاب متفق‌اند، وجوب پرداخت نفقه مشروط به دو شرط «وجود عقد» و «تمکین کامل» است. مسئله‌ای که در این میان مطرح می‌شود، نسبت میان این دو عامل است: اینکه کدام‌یک سبب وجوب نفقه و کدام‌یک فقط شرط آن است. با توجه به اینکه نفقه، هم پیش از عقد و هم بدون تمکین، واجب نمی‌شود، قطعاً با هر دو عامل دارای ارتباط

است. حال، از یک سو می‌توان گفت عامل وجوب نفقه عقد است؛ همانند مهر که عقد موجب آن است. از سوی دیگر، از آنجا که نفقه بدون تمکین واجب نمی‌شود، می‌توان تمکین را سبب آن دانست.

این مسئله، با توجه به آثاری که در فروع مختلف این باب داشت، به‌مرور تبدیل به مهم‌ترین متغیر باب نفقه شد. دو نقطهٔ عطف متمایز در این مسئله هست که بر شکل‌گیری و تحول آن تأثیر فراوانی گذاشته‌اند: این دو تحول جریان‌ساز در سده‌های هفتم و هشتم و براساس رویکرد خاص محقق در شرایع و پس از او علامه و نوآوری‌اش در قواعد به‌وجود آمدند. علت اصلی و زیربنایی پدید آمدن این دو تحول، رخ دادن تغییری اساسی در نگاه به اساس مسئلهٔ نفقه بود. در نتیجه، تاریخ مسئله و رویکرد اصحاب به دو دوره تقسیم شد.

تا پیش از محقق، احتمال مدخلیت داشتن عقد، و نه تمکین، نه‌تنها قائلی نداشت؛ حتی اساساً ذکری هم از آن در میان نبود. پیش از او، مسئلهٔ نفقه تنها با نظر به متغیر تمکین بررسی می‌شد و فروعات فقط بر آن اساس تخریج می‌شدند؛ اما او نخستین بار در شرایع این احتمال را مطرح کرد که ممکن است وجوب نفقه متوقف بر عقد باشد، نه تمکین. مطرح شدن این احتمال فقط حکمی مفرد در مسئله نبود؛ بلکه زیربنای تمام تفریعات آن را به‌هم ریخت: تفریعاتی که تا پیش از این، بر مدخلیت داشتن تمکین بنا نهاده شده بود. این احتمال به مسئله شکلی کاملاً متفاوت داد. بعد از فتح باب محقق، با بسط و توسعه‌ای که علامه ایجاد کرد، این احتمال فعلیت پیدا کرد: تغییرات عملی شد، نقطهٔ عطف دوم مسئله سامان یافت، و تمام ابعاد آن مسئله تحت‌تأثیر رویکرد او قرار گرفت. بنابراین، یک احتمال، با گذراندن سیری تاریخی، از احتمالی بدون قائل به متغیری تأثیرگذار برای تخریج حکم تمام فروع مسئله تبدیل شد.

به هرروی، مطرح شدن احتمال مدخلیت داشتن عقد به‌جای تمکین و شکل‌گیری توجه به آن سبب شد نگاه‌ها از سویی به‌سمت دوگانهٔ عقد و تمکین معطوف شود و از سوی دیگر به بررسی تأثیرات احتمالی این متغیر جدید، نه‌تنها بر وجوب و عدم وجوب نفقه، بلکه بر دیگر فروع مسئلهٔ نفقه و ابعاد مختلف آن جلب شود. همچنین، شکل‌گیری این دوگانه و

تقابل باعث شد توجه جدیدی نیز به مسئلهٔ تمکین شکل بگیرد و تلاش‌هایی برای درک و تحلیل مفهوم آن انجام شود. چه آنکه، تا پیش از مطرح شدن قول به عقد، قول به تمکین مبنایی انحصاری بود و به‌همین جهت کمتر احتیاجی به بحث دقیق از آن بود. افزون بر این، مطرح شدن مجموعه‌ای از ادله به‌نفع قول به عقد باعث شد تلاش‌هایی هم در جهت ساخت ادله برای قول تمکین صورت گیرد تا این قول (به‌عنوان قول اجماعی اصحاب) در برابر آن متغیر جدید تقویت شود؛ زیرا تا پیش از آن، به‌علت مقبولیت اجماعی تمکین، هرگز نیازی به آن ادله پیش نیامده بود. مجموع این اتفاقات به شکل‌گیری تلقی جدیدی از مسئلهٔ تمکین انجامید. این تلقی در جهات مختلفی با تلقی پیشین اصحاب تفاوت‌هایی جدی دارد و باعث ایجاد تغییراتی در فروع مختلف مسئله شده است. در ادامه به دو مسئله‌ای که محور اصلی این تغییرات بوده‌اند، پرداخته خواهد شد.

۱. وجودی بودن تمکین

هستهٔ مرکزی این بررسی و جدی‌ترین تغییری که طی این بازخوانی شکل گرفت، مسئله‌ای است که اساساً با مطرح شدن تقابل میان عقد و تمکین پیش آمد: آیا تمکین امری وجودی است، مشروط به انجام بعضی افعال، یا امری عدمی است که با صِرف عدم نشوز حاصل می‌شود؟ برایند کلی تلاش اصحاب، گرایشی پررنگ به تعریف جنبه‌ای وجودی برای تمکین است که شاید تلاشی برای همسطح کردن آن با قول نفقه باشد. اگر در قول به عقد، نفقه با عقد ثابت و با نشوز ساقط می‌شود، در قول به تمکین نیز نفقه باید با تمکین واجب شود، نه اینکه مشروط به عدم نشوز باشد. با خارج کردن تمکین از امور عدمی، پاره‌ای از اشکالات آن که از این مسئله نشئت می‌گیرند، می‌توانند برطرف شوند؛ همچنان‌که بعضی از مؤیدات عقد که از وجودی بودن آن استفاده می‌کرده‌اند، با وجودی شدن تمکین می‌توانستند به‌نفع تمکین نیز به‌کار روند. این تلاش عمدتاً در ضمن چند فرع پیچیده پی گرفته شده است که وجودی و عدمی بودن تمکین در آنها خود را به‌خوبی نشان می‌دهد. قاعدتاً نخستین فرع را باید مسئلهٔ نسبت میان تمکین و عدم نشوز دانست.

این مسئله مهم‌ترین موضوع در بحث وجودی یا عدمی بودن تمکین است. پرسش

اینجاست که آیا دو عنوان تمکین و عدم نشوز مرادف هستند یا تمکین امری وجودی است که شخص باید با انجام دادن کارهایی آن را در خارج ایجاد کند؟ در فرض نخست، قاعدتاً طرف زن مقدّم می‌شود؛ زیرا همین که نشوز نکند، تمکین کرده است. در فرض دوم نیز طرف مرد مقدّم است؛ چون زن باید مظاهر تمکین را انجام بدهد.

این مسئله در چهار اثر با تعابیر مختلف بحث شده است؛ آثاری که همه بعد از قواعد و متأثر از دوگانه‌ای که در آن مطرح شد، تصنیف شده‌اند. نخست، فخرالمحققین در ایضاح‌الفوائد بعد از ذکر اشتراط تمکین، تفاوتی میان عدم نشوز و تمکین بیان می‌کند: اینکه عدم نشوزْ اعم مطلق است از تمکین؛ همچنین، برخلاف تمکین، برای احراز عدم نشوزْ اصل بقای عدم اصلی کافی است (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق: ج۳، ص۲۶۸). معنای بیان فخرالمحققین وجودی بودن تمکین و اشتراط انجام مظاهر تمکین است. باوجود این، با توجه به قرینهٔ ذکر این مطلب در ضمن ادلهٔ دو قول عقد و تمکین، به‌نظر می‌رسد او این نظریه را، نه برای اثبات اشتراط تمکین، که صرفاً برای بیان لوازم قول به تمکین ذکر کرده است. بعد از او در کنزالفوائد مسئله این‌گونه مطرح می‌شود که از وجوب نفقه بر زوج فهمیده می‌شود که عدم نشوز شرط است، نه اینکه تمکین شرط باشد؛ زیرا عدم نشوز اعم از وجود تمکین است؛ چون میان این‌دو واسطه قابل‌تصور است و اشتراط اخص اقتضای اشتراط اعم را دارد و نه برعکس (عمیدی، ۱۴۱۶ق: ج۲، ص۵۳۱). اما لازمهٔ این بیانْ کافی بودن نشوز نکردن و بی‌نیازی به انجام کاری برای صدق آن است. با وجوداین، در این بیان، نفْس مفهوم تمکین امری وجودی تلقی می‌شود که صرفاً شرط وجوب نفقه نیست. پس از آن در معالم‌الدین، بعد از ذکر شرط تمکین، تنها بیان می‌شود که عدم نشوز کافی نیست (ابن‌قطّان حلی، ۱۴۲۴ق: ج۲، ص۸۱). در نهایت، شهید ثانی در مسالک از زاویهٔ دیگری متعرض این مسئله می‌شود. او در ادامهٔ بحث تمکین کامل و ناقص می‌گوید: «این مسئله بنابر هریک از دو مبنا جاری می‌شود و به‌عنوان دلیل، می‌گوید که هرچه تمکین نباشد، نشوز است». البته او متعرض این نمی‌شود که آیا عدم نشوز با تمکین یکی است یا نه (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق: ج۸، ص۴۴۰). لازمهٔ بیان شهید این است که تمکین وجودی است و باید آن را محقَّق کرد. البته او فعلاً در این موضع دربارهٔ اصل اینکه تمکین مناط است یا عقد، سخن نمی‌گوید.

به‌جز این ممکن است در مواضع دیگری از بحث مسائلی پیش آید که به‌نحوی به این مسئله بازگشت دارند: همانند مسئلۀ لزوم تکلم در تمکین که، همان‌طور که خواهد آمد، در جایی از آن به‌نظر می‌رسد دست‌کم بخشی از اختلاف در آن به همین مسئله برگردد.

به‌صورت کلی اختلافِ‌نظرهایی در این مسئله دیده می‌شود. به‌نظر می‌رسد این اختلافِ‌نظرها بیشتر ناشی از نپرداختن کامل اصحاب به جزئیات آن و کامل کردن تمام فروع متصور در آن باشد؛ همانند نپرداختن شهید ثانی به نسبت عدم نشوز و تمکین، و بسنده نمودن فخرالمحققین به بیان فرق میان این‌دو و ترجیح ندادن هیچ‌یک از طرفین. این فضا نشان می‌دهد هرچند اصحاب فی‌الجمله متوجه نقشِ نسبتِ میان این دو متغیر در مسئله بوده‌اند و تلاش‌هایی برای رسیدن به تقریر وجودی از تمکین داشته‌اند، ولی نتوانسته‌اند آن را به‌خوبی صورت‌بندی کنند و صرفاً در مرحلۀ فرق‌گذاریِ ادعایی باقی مانده‌اند. یکی از نشانه‌های این امر می‌تواند عدم التفات به لوازم متناقض قول مختار باشد. برای نمونه به بیان کنزالفوائد می‌توان اشاره کرد: نویسنده در آن، ازطرفی با کافی دانستن عدم نشوز و ازطرف دیگر با وجودی بودن تمکین، دچار این خلأ می‌شود که عملاً زوجه می‌تواند بدون تمکین مستحق نفقه شود؛ بر فرض هردو، قول عقد و تمکینْ باطل است. همچنان‌که از جهتی دیگر، درصورت اثبات ترادف عدم نشوز و تمکین، اساساً دیگر بحثی دربارۀ ترجیح قول عقد یا تمکین باقی نمی‌ماند؛ چون عملاً، به‌خاطر تقدیم جانب زن به‌جهت معیت با اصل، احکام مسئله همانند قول به عقد می‌شود. به‌نظر می‌رسد یکی از عوامل پیش آمدن این وضعیت مبهم و تفریع ناموفق، این باشد که ادله‌ای که پیش‌تر ابداع شدند، در این باره اقتضایی ندارند؛ به‌همین جهت، طرفین می‌توانند از اعم بودن عدم نشوز، هر دو نتیجۀ متضاد را بگیرند. مسئله‌ای که می‌تواند از سمت مقابل هم دیده شود و به‌جای تأثیرپذیری از ادله، بر آنها تأثیر بگذارد و حتی اصل دوگانۀ عقد و تمکین را به‌طور جدی خدشه‌دار کند، همین است: اگر مسئله با لحاظ نسبت داشتن یا نداشتنِ عدم نشوز و تمکین بررسی شود، شاید دیگر نتوان ثمرات را براساس عقد و تمکین مورد تفریع قرار داد. برای نمونه، به ثمرۀ دومی می‌توان اشاره کرد که علامه ذکر می‌کند: او دربارۀ جایی که از زمان عقد مدتی گذشته باشد، ولی دخول صورت نگرفته باشد،

می‌گوید: «در اینجا بنابر قول عقد، زن مستحق نفقه است، چون مرتکب نشوزی نشده است؛ اما بنابر قول به تمکین، مستحق نیست، چون تمکین را انجام نداده است» (علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ج۳، ص۱۰۳).[۱] درحالی که اگر مسئله از حیث نسبت میان عدم نشوز و تمکین بررسی شود، دیگر دو متغیر عقد و تمکین تأثیری نخواهند داشت.

یکی از فروعی که وجودی یا عدمی بودن تمکین بر آن تأثیر مستقیم دارد، مسئلهٔ صغیره است. در نگاه نخست، به‌نظر می‌رسد نگرش اصحاب به این مسئله و حکمی که به آن می‌رسند، با مبنای عدمی بودن تمکین هماهنگ است: نفقه برای صغیره واجب است؛ چون او با عدم ارتکاب نشوز، درواقع، تمکین را احراز کرده است؛ درحالی‌که هیچ عمل وجودی که شرط تمکین باشد، نمی‌توانسته انجام بدهد. اما با بررسی دقیق‌تر ملاحظه می‌شود که شاید این حکم اتفاقاً ناظر به وجودی بودن تمکین باشد؛ چون، همان‌طور که خواهد آمد، هنگام دفاع از وجوب نفقه و بعضاً حتی به‌عنوان شرط وجوب نفقه گفته می‌شود که فقدان امکان دخول مانع از امکان دیگر استمتاعات نیست. درواقع، وجوب نفقه مبتنی بر انجام دیگر عوامل تمکین می‌شود؛ عواملی که جای خالی دخول را جبران می‌کنند. این در حالی است که اگر تمکین امری عدمی می‌بود، اساساً نیازی به پر کردن جای خالی دخول نبود و با صِرف عدم نشوز، نفقه واجب می‌شد.

اما فارغ از این بحث، مسئلهٔ صغیره در بحث‌های مربوط به دوگانهٔ تمکین و عقد نیز محل بحث بوده است. تقریباً همهٔ اصحاب دربارهٔ مسئلهٔ صغیره نظر واحدی داشته‌اند. این نظر با مبنای ایشان دربارهٔ تمکین همخوان بوده و مقتضایش عدم وجوب نفقه به‌خاطر نبودِ تمکین است. تنها دو مورد وجود دارد که از این قاعده خارج می‌شود: نخستین استثنا سرائر است که باوجود قول به تمکین (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق: ج۲، ص۵۵۰)، قائل به وجوب نفقه برای صغیره شده است (همان، ص۶۵۵). ظاهراً رخ دادن این تناقض در کلام ابن‌ادریس یکی از علت‌های اصلی توجه یافتن اصحاب به احتمال رخ دادن این اشتباه و خودداری از ارتکاب آن بوده است؛ چه آنکه تقریباً همهٔ متأخرانش این قول او و ناسازگار بودن با مبانی وی را ذکر می‌کنند.[۲] این رخداد یکی از موارد نادری می‌شود که در آن توجه به سیر تاریخی مسئله و تناقضات درونی آن به‌صورت موضوعی مستقل مورد توجه قرار می‌گیرد تا از تکرار آن جلوگیری شود.

دومین استثنا بیان فاضل مقداد است. او می‌کوشد علیت انحصاری تمکین برای وجوب نفقه را به‌نحوی نقض کند و وجوب نفقه را در این فرض فقدان تمکین نیز تقویت کند. وی چنین ادعا می‌کند که ماهیت تمکین اطاعت است که در اینجا هست. افزون بر این، ممکن نبودن وطی، ازسویی، از باقی استمتاعات جلوگیری نمی‌کند و از سوی دیگر، از عذرهای شرعی (مانند حیض) شمرده می‌شود که باوجود منع از تمکین، اجماعاً مُسقط نفقه نیستند. در نتیجه، صغر سن نیز، همانند عذرهای دیگر، نباید مانع نفقه باشد (فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق: ج۳، ص۲۷۸). بنابراین، فاضل مقداد تنها کسی است که قول ابن‌ادریس را فی‌الجمله تأیید می‌کند.

در مجموع، به‌نظر می‌رسد در بررسی این مسئله وحدت و هماهنگی نادری میان اصحاب و مبنایشان در اصل مسئله وجود دارد. این هماهنگی می‌تواند ناشی از توجه به این تقسیم‌بندی جدید و کمک آن به التفات به لوازم هر قول در فروع مختلف باشد. این مسئله همچنین ممکن است ناشی از انتباه به اشتباه ابن‌ادریس باشد که اولین بار علامه در تحریر آن را یادآوری کرد. در نتیجه، از حیث تطابق با مبانی، در این فرع انتقاد چندانی نمی‌توان به اصحاب وارد کرد؛ برخلاف آنچه که اشخاصی مانند صاحب جواهر ادعا می‌کنند (صاحب جواهر، ۱۳۹۶ق: ج۳۱، ص۳۱۰).

۲. لزوم تکلم در تمکین

متأثر از دوگانهٔ عقد و تمکین، بحث دیگری هم جاری شد که به ایجاد تغییراتی در مسئلهٔ تمکین انجامید. این بحث، مسئلهٔ لزوم یا عدم لزوم به‌زبان آوردن امارات تمکین ازسوی زن برای صدق تمکین یا اجتناب از صدق نشوز است. از این مسئله بعضاً با عنوان «لزوم تکلم برای احراز تمکین» یا گاه «مانعیت سکوت از وجوب نفقه» یاد می‌شود. در کتب اصحاب به‌صورت پراکنده در این باره بحث شده است. با نگاهی کلی، چند رویکرد اصلی در ضمن گذر زمان به‌چشم می‌خورد که در آنها به‌روشنی تأثیر رویکرد دوگانهٔ جدید را می‌توان دید.

مهم‌ترین و رایج‌ترین رویکرد، که مبتنی بر کلامی از علامه در تحریر است، شرطْ دانستن تکلم است. کشف‌اللثام و کفایه نیز بیان علامه در تحریر را منشأ این قول ذکر

کرده‌اند (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق: ج۷، ص۵۵۷؛ سبزواری، ۱۴۳۰ق: ج۲، ص۲۹۶)؛ اما با تأمل بیشتر، به‌نظر می‌رسد اساساً چنین مطلبی از موضعی که در آن علامه متعرض این مسئله شده است، به‌سختی قابل‌برداشت باشد. ظاهراً مراد علامه از تعابیری دربارهٔ سخن گفتن، نه موضوعیت داشتن آن، بلکه طریقیت آن است؛ در نتیجه، سخن گفتن اماره‌ای برای کشف کیفیت و سطح تمکین زن می‌گردد و احکام نفقه به نسبت سطح و کیفیتِ کشف‌شده بر آن بار می‌شود. مهم‌ترین شاهد این ادعا موضعی است که او در آن انواع سخنان زن را تقسیم می‌کند و می‌گوید: درصورت گفتن «اسلمت نفسی فی منزلی» یا هر گونهٔ دیگری از عرضهٔ محدود، تمکین تام (شرط وجوب نفقه) صدق نمی‌کند. این نشان می‌دهد که منظور علامه از تکلم زن، نه موضوعیت داشتن آن، که استفاده از آن برای توضیح فروع مختلف تمکین و روشن کردن مسئلهٔ مشهور تمکین تام و ناقص بوده است (علامه حلی، ۱۴۲۰ق: ج۲، ص۴۶). یکی از مهم‌ترین شواهد این تفاوتِ ذکرشده، مراجعه به آثار دیگرانی است که تکلم را شرطی مستقل برای تمکین دانسته‌اند: در تعابیر آنها، تکلم تنها در فرض تمکین تام بحث شده است و به‌عنوان جزئی از شروط آن. این امر در دو اثر پیش‌گفته (کفایه و کشف‌اللثام) نیز به‌خوبی قابل‌ملاحظه است.

اما فارغ از این موارد، یکی از مهم‌ترین شواهد بر اشتباه بودن این تفسیر از کلام علامه در تحریر، مراجعه به کلامی متقدم‌تر از شیخ در همین مسئله است. شیخ در مبسوط همین مسئله را دربارهٔ نزدیکی نکردن بعد از عقد و نسبتش با نفقه ذکر می‌کند؛ اما این موضوعیت نداشتن تکلم آنجا به‌خوبی دیده می‌شود که او از تعبیر «تساکتا» استفاده می‌کند. این تعبیر نشان می‌دهد که حتی اگر تکلم کاملاً از دایرهٔ بحث بیرون نباشد، حداکثر صرفاً طریقیت دارد، نه موضوعیت (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق: ج۶، ص۱۱).

این رویه حتی در بیان نخستین کسی که بعد از علامه به این مسئله پرداخته نیز مشاهده می‌شود: شهید اول در لمعه در ضمن شرایط تمکین کامل می‌گوید: نفقه به صغیره و ناشزه و ساکته نمی‌رسد (شهید اول، ۱۴۱۰ق: ص۱۸۹). مطرح کردن سکوت در فروع تمکین تام را می‌توان نشانه‌ای بر این دانست که شهید مسئله را از همان زاویهٔ علامه (به‌عنوان طریق صرف) می‌دیده است. این برخورد شهید با مسئله در راستای تلقی او از کلیت مسئلهٔ نفقه

است: او دربارهٔ عامل وجوب از بیان علامه در قواعد تأثیر پذیرفته و آن را عقد مشروط به تمکین می‌داند؛ اما در ساختار مسئله از او تبعیت نمی‌کند و مسئله را براساس صورتی مطرح می‌کند که پیش از قواعد وجود داشت، نه براساس دوگانهٔ تمکین و عقد.

به هر روی، این صورت جدید مسئله، که می‌تواند رویکرد دومی تلقی شود، را نخستین بار علامه در قواعد مطرح می‌کند. علامه، نخست، سلسله‌تحولاتی را با مطرح کردن دوگانهٔ عقد و تمکین در فروع مسئلهٔ نفقه ایجاد می‌کند؛ آنگاه با عوض کردن جایگاه مسئلهٔ سکوت و بردن آن به ثمرات مسئله، آن را تبدیل به معیاری برای نشوز و تمکین می‌کند. به این شکل، نخستین بار، این مسئله با لحاظ دوگانهٔ عقد و تمکین و در ثمرهٔ مربوط به گذر زمان از عقد و عدم دخول مطرح می‌شود.

به‌باور علامه، در صورت سکوت در چنین فرضی باید گفت: بنابر قول عقد، نفقه واجب است، چون سکوت نشوز نیست؛ اما بنابر قول تمکین، نفقه واجب نیست، چون به‌خاطر عدم تکلم، وجود تمکین احراز نشده است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ج۳، ص۱۰۳). اما مهم‌ترین نکتهٔ بیان علامه این است که در آن هنوز نفْسِ تکلم موضوعیت پیدا نکرده و در نگاه این دو فقیه، کماکان متضمن نوعی طریقیت است. درواقع، هرچند در بیان این‌دو مانعیتی برای سکوت تصور می‌شود، ولی هنوز استقلالی به آن داده نشده است. به همین نسبت هم هست که سکوت صرفاً مانع احراز تمکین تلقی می‌شود، نه عامل نشوز به‌عنوان امری وجودی و مستقل. شاید این مسئله بازگشتی به مسئلهٔ رابطهٔ میان تمکین و عدم نشوز نیز داشته باشد. بعد از قواعد نیز، همانند دیگر فروع، این مسئله در آثار نخستین متأخران به همان سیاق علامه بررسی می‌شود؛ البته با این تفاوت که برخلاف دیگر فروع، که اصلاحاتی نیز در آنها اعمال می‌شد، در این مسئله در دورهٔ اول کمترین تغییری ایجاد می‌شود (فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق: ج۳، ص۲۷۷؛ صیمری، ۱۴۲۰ق: ج۳، ص۱۸۱)؛ حتی بعضی از مهم‌ترین شارحان علامه، همانند فخرالمحققین، اساساً به این مسئله نمی‌پردازند.

اما سرآغاز رویکردی که در آن تکلم به‌عنوان شرطی از شروط تمکین موضوعیت پیدا می‌کند، با شهید ثانی است. او هم در شرح لمعه و هم در شرح شرایع به این بحث

می‌پردازد. شهید ثانی، نخست در مسالک، این مسئله را همانند دو اثر پیشین، بر دوگانهٔ عقد و تمکین مبتنی می‌کند؛ همچنین، نخستین بار، تکلم را به‌شکل شرطی مستقل برای تمکین مطرح می‌کند. اگرچه در دو موضعی که شهید ثانی در شرح شرایع متعرض این مسئله شده است، محقق سخنی از مسئلهٔ تکلم به‌میان نیاورده است؛ اما در هر دو جا، شهید مطلب محقق را ناظر به این مسئله تفسیر می‌کند. او این روش را در مواضع دیگری از مسئلهٔ نفقه نیز به‌کار می‌برد: ابتدا در اصل بحث تمکین، کلیت این مسئله را توضیح می‌دهد و می‌گوید مراد محقق مدخلیت داشتن تکلم است؛ آنگاه بدون ورود به جزئیات، فقط می‌گوید این رویکرد اِشکالی دارد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق: ج۴، ص۴۴۰). همچنین، شهید ثانی بعد از این و در موضع مربوط به فرع عدم نزدیکی در مدت بعد از ازدواج، بار دیگر متعرض این مسئله می‌شود؛ همچنان‌که دو اثر قبلی نیز این مسئله را در آنجا مطرح کردند. او این بار ضمن بازگرداندن منظور محقق به این مسئله، عدم تمکین را نه به‌خاطر احراز نشدن، که به‌سبب نبود نفْس تکلم می‌داند. به این ترتیب، او به مسئلهٔ تکلم استقلال می‌دهد. به همین جهت، اِشکالی را هم وارد می‌کند که قبلاً به آن اشاره کرده بود و این بار آن را شامل کار علامه در قواعد هم می‌داند: در فرض عدم تمکین به استناد به عدم وثوق دیگر نیازی نیست و نفس عدم تمکین برای عدم وجوب نفقه می‌تواند کافی باشد (همان، ص۴۶۸). اما پس از این در روضه، او خود نخستین بار به‌صراحت از ناکافی بودن تمکین فعلی و موضوعیت داشتن تکلم می‌گوید (ر.ک: شهید ثانی، ۱۴۱۰ق: ج۵، ص۴۶۶).

در نهایت، در کشف‌اللثام و کفایه تفسیر استقلالی از تکلم، ضمن انتساب به تحریر، کامل می‌شود. در کشف‌اللثام گفته می‌شود که درصورت شرطْ دانستن تمکین تام، تکلم هم لازم است؛ مگر اینکه یا تحقق تمکین را کافی بدانیم یا وثوق را. این یعنی تکلم جزئی از تمکین است و تنها در فرضی نبودنش جایز است که وثوق به تمکین را برای وجوب نفقه به‌جای تمکین شرط بدانیم. به همین نسبت هم، بر فرض قول عقد، تکلمْ جایزالعدم و بلکه اساساً بلاموضوع خواهد بود؛ چون نفقه با عقد واجب می‌شود و دیگر تمکین و شروطش اثری ندارند (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق: ج۷، ص۵۵۷). اما اگرچه نویسندهٔ کفایه به‌عنوان نظر شخصی معتقد است درصورت رخ دادن تمکین فعلی، دیگر احتیاجی به لفظ

نیست؛ اما اشتراط آن را به‌عنوان شرطی مستقل، قول علامه در تحریر و نیز تفسیر شهید از محقق و دیگر اصحاب می‌خواند (سبزواری، ۱۴۳۰ق: ج۲، ص۲۹۶).

در مجموع، روندی که در این مسئله رخ می‌دهد به این صورت است: عاملی با عملکرد محدود در تعیین جنبه‌ای از یک فرع (تام یا ناقص بودن تمکین)، به‌مرور به متغیری فراگیر برای احراز رکن اصلی آن فرع (وجود و عدم تمکین) تبدیل می‌شود. این عامل به این مقدار بسنده نکرده و در ادامه با گذر از طریقیت، به‌مرور، موضوعیت نیز پیدا می‌کند؛ حتی باوجود آنکه ناقلان آن خود قائل به موضوعیتش نبودند. اما نگاه علامه به مسئلهٔ تمکین در قواعد است که سبب می‌شود این تحول رخ دهد. اساساً اصل مطرح شدن این متغیر به‌عنوان مسئله‌ای که بتواند چنین تأثیری بر فروع مختلف بگذارد و همچنین، مهم‌ترین عامل این توجه و تفسیر جدید برخاسته از نگرش علامه است. این نگرش باعث شد که همهٔ ابعاد و مسائل جزئی مسئله با لحاظ آن دوگانه بازخوانی شوند. به بیان دیگر، در مسیر تلاش برای ساختن نظامی جامع، سعی شد که همهٔ ابعاد مسئلهٔ نفقه با این مسئله پوشش داده شوند و با درنظر گرفتن آن تخریج گردند؛ حتی اگر، مانند این فرع موردبحث، اساساً با این مسئله مرتبط نبوده باشند. هرچند نخستین بار خود علامه در قواعد از این مسئله مستقیماً سخن گفت و منشأ مطرح شدن آن شد، ولی یکی از بنیادهای اصلی مطرح شدن این مسئله، تفسیر اشتباه از تعبیر علامه در تحریر است. همچنین، گرچه به‌احتمال زیاد اساساً تعبیر علامه دربارهٔ این موضوع نبوده و چنین دلالتی ندارد، باز اهمیت فراوان و نقش کلیدی علامه در این مسئله را نشان می‌دهد.

۳. اثر تمکین جدید بر فروع مختلف

اثر عملی تحولات مسئلهٔ تمکین تنها محدود به خود این مسئله نبود. این رویکرد جدید باعث پیش آمدن تغییراتی مهم در شیوهٔ طرح دیگر فروع و مسائل جزئی باب نفقه هم شد. پیش آمدن این رویکرد جدید به مسئله باعث تغییر در شیوهٔ مطرح شدن فروعی شد که پیش از قواعد نیز مطرح بودند، اما مسیرها و رویکردهایی هم که برای تخریج‌شان به‌کار رفته بود، با روش‌های متأخر تفاوت ماهوی داشت؛ چون در فضای پیش از طرح

شدنِ آن تقسیم دوگانه و شکل‌گیری تعریف جدیدی از تمکین مطرح شده بودند؛ بنابراین، نتایج متفاوتی هم پدید آورده بودند. بعد از قواعد، این فروع نیز دستخوش تغییراتی جدی شدند: باوجود اینکه مباحث همان مباحث مطرح‌شده تا پیش از آن بود و حتی مبنای اصلی (تمکین) هم یکسان بود، اما مسیرها و نتایج کاملاً متفاوتی به‌دست آمدند.

یکی از مواضعی که این مسئله به‌خوبی در آن قابل ملاحظه است، بحث «اختلاف زوجین» در کتاب تحریرالأحکام خود علامه است. این کتاب تقریباً تنها جایی است که پیش از قواعد و تغییرات برآمده از آن، فروع اختلاف زوجین در نفقه مطرح شده است. در این کتاب، مسئله فقط بنابر فرض تمکین بررسی می‌شود. به‌همین جهت، در ادلهٔ ترجیح قول هریک از زوجین نتیجهٔ متفاوتی از متأخران او به‌دست می‌آید. از آنجا که ادلهٔ متأخران او برای ترجیح قول هریک از زوجین ناظر به دو فرض عقد یا تمکین است، مسیر متفاوتی ایجاد می‌شود و نتایج دیگری به‌دست می‌آید.

یکی از مهم‌ترین علل پیش آمدن این تفاوت، ادله‌ای است که برای هریک از دو قول استفاده شده است. بخش مهمی از ادله‌ای که در تحریر ذکر می‌شوند، از باب شهادات و بینه گرفته شده‌اند و تابع معیارهای آن ابواب هستند؛ نه معیارهایی که براساس دوگانهٔ عقد یا تمکین ـ هنگام بحث کردن از همین ثمرات در کتب متأخرتر ـ ساخته شدند. مثلاً او در احصاء عوامل تأثیرگذار بر چگونگی حکم، متغیرهایی مانند «امه» یا «حره» بودن را نیز در بحث دخیل می‌کند؛ برخلاف متأخران که متغیرهایی اختصاصی برای این باب ابداع می‌کنند که مسئله را صرفاً براساس دو فرض تمکین یا عقد تقسیم بندی می‌کند. روشن است که اساساً اثری از این متغیرها در بیان تحریر دیده نمی‌شود (علامه حلی، ۱۴۲۰ق: ج۴، ص۳۸).

دیگر موضعی که این مسئله در آن حتی با وضوح بیشتری دیده می‌شود، کتاب مبسوط از شیخ و عملکرد او دربارهٔ این مسئله است. شیخ در این کتاب، از اساس، مناط بحث را فارغ از مسئلهٔ تمکین مطرح می‌کند؛ به‌طوری‌که اختلاف در نفقه و مهر را با یک بیان مطرح می‌کند و نگاهش به مسئله حتی از تحریر هم یک مرتبه عمومی‌تر است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق: ج۶، ص۱۶). همچنین، در الجامع للشرایع، که پیش از علامه و پس از شرایع است، نیز طرح این بحث به همین شکل دیده می‌شود. این امر ضمناً شاهد دیگری

است بر اینکه مطرح شدن این مسئله ازسوی محقق تأثیرگذار نبوده است؛ بلکه زمانی که علامه آن را در قواعد مطرح کرد، تأثیرگذار شد (حلی، ۱۴۰۵ق: ص۴۸۹).

همچنین، این مسئله در فروعی هم که در شرایع مطرح می‌شوند، دیده می‌شود. برای نمونه، باوجود فتح بابی که خود محقق دربارهٔ این دوگانه انجام داد، او بعضی فروع را بدون توجه به این مسئله مطرح می‌کند؛ ولی متأخران او هنگام شرح این بخش‌های شرایع، آن فروع را با نگاه به این دوگانه بررسی می‌کنند. این نکته در شرح شهید بر شرایع به‌خوبی دیده می‌شود. مثلاً در شرایع فرعی دربارهٔ غیبت زوج و عدم تمکین زوجه (با عنوان «تفریع علی التمکین») مطرح می‌شود (محقق حلی، ۱۴۰۸ق: ج۲، ص۲۹۴). محقق آن فرع را تنها به‌عنوان مسئله‌ای دربارهٔ تمکین بررسی می‌کند و التفاتی به لوازم و تأثیرات هریک از دو قول تمکین و عقد بر نتیجهٔ مسئله ندارد. باوجود این، شهید ثانی در مسالک، با توجه به این دوگانه و احتمالاتی که درصورت قائل شدن به هریک پیش می‌آید، این بحث را به گونه‌ای دیگر مطرح می‌کند و شرح می‌دهد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق: ج۴، ص۴۶۸).

نتیجه‌گیری

با درنظر گرفتن مجموع اتفاقاتی که هم در مسئلهٔ تمکین و هم دیگر فروع وابسته به آن رخ داد و با لحاظ کردن دو دورهٔ پیش و پس از علامه، اگر مسئله از زاویه‌ای دیگر ملاحظه شود، تصویری بزرگ‌تر از اتفاقی که در این سیر طولانی افتاد، به‌دست می‌آید: مطرح شدن این دوگانه توسط علامه نه‌تنها موجب اضافه شدن مباحثی جدید به مسئله شد؛ به تغییرات گسترده‌ای در دیگر ابعاد مسئله و طرز رویکرد اصحاب به چگونگی تفریع در این باب نیز انجامید و متغیرها و ادلهٔ جدیدی به این باب اضافه کرد که غیر از ایجاد فروع جدید، به پیش آمدن تغییراتی در صورت و حکم فروع سابق مسئله نیز منجر شد. البته، بسیاری از آن مباحث در مسیرهایی انحرافی توسعه یافتند و بسیاری از تغییرات هم تنها ظاهری و صوری بودند. برای نمونه به مطرح شدن بعضی استدلال‌ها و رد هم‌زمان‌شان توسط شهید ثانی می‌توان اشاره کرد؛ از همین استدلال‌ها بعدها متأخران او استفاده کردند. ذکر این بحث در گفتاری مستقل آمده است.[۳]

اما علامه نقطهٔ پایان این رویه نبود. پس از اینکه او نخستین بار صورت جدید مسئله را مبتنی بر دوگانهٔ عقد و تمکین مطرح کرد، متأخران او نیز اصلاحاتی را اعمال کردند؛ همچنان‌که بعضاً مسائلی را که او به‌صورت مستقل و فارغ از این دوگانه ذکر کرده بود، در ضمن فروع متأثر از این مسئله آوردند. این سیر به‌نوعی در ادامه و مشابه کاری بود که او خود با فروعی انجام داد که محقق پیش از او ذکر کرده بود. همین نکته یکی از نشانه‌های محور بودن علامه در این مسئله است. او بحث ثمرات این اختلاف را بر مواردی بنا کرد که پیش از این محقق صرفاً به‌عنوان فروع مسئله، و نه از زاویهٔ علت بودن تمکین یا عقد، ذکر و بررسی کرده بود. اما او نخستین بار این فروع را از این زاویه و به‌عنوان مسائلی مطرح کرد که با لحاظ این دو قول، نتیجه‌شان متفاوت خواهد بود. البته، این امر در خروجی حکم این مسائل نیز تأثیر مستقیمی گذاشت؛ همان کاری که متأخران با فروعِ خود او کردند.

پی‌نوشت:

۱. این ثمره در مهم‌ترین آثار متأخر از قواعد نیز ذکر شده است که در گفتاری مستقل به‌صورت تفصیلی از آنها بحث شده است: سیدمحمدکاظم مددی الموسوی (۱۳۹۶)، «تأثیرات ناخواسته پرداخت موازی به مسائل فقهی در دو باب: بررسی موردی پرداخت مسئلهٔ نشوز در دو باب نفقه و نشوز»، مطالعات فقه معاصر، سال دوم، ش۱.

۲. برای نمونه: علامه حلی، ۱۴۲۰ق: ج۲، ص۴۶؛ همو، ۱۴۱۲ق: ج۷، ص۳۲۰.

۳. سیدمحمدکاظم مددی الموسوی (۱۳۹۶)، «بررسی سیر تاریخی شکل‌گیری فروع جدید در فقه متقدم شیعه: تأثیرات از دیگر فروع، اثرات بر ساختارهای فقه؛ بررسی موردی مسئلهٔ نسبت نشوز با نفقه در باب نکاح»، مطالعات فقه معاصر، سال دوم، ش۲.

کتابنامه

۱. ابن‌ادریس حلی، محمدبن‌منصور (۱۴۱۰ق)، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۲. ابن‌حمزه، محمدبن‌علی (۱۴۰۸ق)، الوسیلة، قم، کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی ﷺ.

۳. ابن‌قطّان حلی، شمس‌الدین‌بن‌محمد (۱۴۲۴ق)، معالم الدین فی فقه آل یاسین، قم، مؤسسهٔ امام صادق علیه‌السلام.

۴. ابوالصلاح حلبی، تقی‌الدین‌بن‌نجم‌الدین (۱۴۰۳ق)، الکافی فی الفقه، اصفهان، کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

۵. حر عاملی، محمدبن‌حسن (۱۴۰۹ق)، تفصیل وسائل الشیعة، قم، انتشارات آل‌البیت علیهم‌السلام.

۶. حلی، یحیی‌بن‌سعید (۱۴۰۵ق)، الجامع للشرایع، قم، مؤسسة السید الشهداء علیه‌السلام.

۷. سبزواری، محمدباقربن‌محمد مؤمن (۱۴۳۰ق)، کفایة الأحکام، اصفهان، انتشارات مهدوی.

۸. سلار، حمزه‌بن‌عبدالعزیز (۱۴۰۴ق)، المراسم، قم، منشورات الحرمین.

۹. شهید اول (محمدبن‌مکی) (۱۴۱۰ق)، اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیة، بیروت، دارالتراث.

۱۰. ______________ (۱۴۱۴ق)، غایة المراد، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۱۱. شهید ثانی (زین‌الدین‌بن‌علی) (۱۴۱۰ق)، الروضة البهیة، قم، کتاب‌فروشی داوری.

۱۲. ______________ (۱۴۱۳ق)، مسالک الأفهام، قم، مؤسسهٔ معارف اسلامی.

۱۳. شیخ صدوق (محمدبن‌علی) (۱۴۰۳ق)، من لایحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۱۴. شیخ طوسی (محمدبن‌حسن) (۱۳۶۴ق)، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۱۵. ______________ (۱۳۸۷ق)، المبسوط فی فقه الإمامیة، تهران، المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة.

۱۶. ______________ (۱۴۰۰ق)، النهایة، بیروت، دارالکتاب العربی.

۱۷. ______________ (۱۴۰۷ق)، تهذیب الأحکام، تهران، دارالکتب الإسلامیة.

۱۸. شیخ مفید (محمدبن‌محمدبن‌نعمان) (۱۴۱۳ق)، مختصر التذکرة، قم، کنگرهٔ جهانی شیخ مفید رحمه‌الله.

۱۹. صاحب جواهر (محمدحسن نجفی) (۱۳۹۶ق)، جواهر الکلام، تهران، المکتبة الإسلامیة.
۲۰. صیمری، مفلح‌بن‌حسن (۱۴۲۰ق)، غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دارالهادی.
۲۱. طرابلسی، ابن‌براج (۱۴۰۶ق)، المهذب، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۲. ــــــــــــــ (۱۴۱۱ق)، الجواهر فی الفقه، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۳. عریضی، علی‌بن‌جعفر (۱۴۰۹ق)، مسائل علی‌بن‌جعفر، قم، مؤسسهٔ آل‌البیت علیهم‌السلام.
۲۴. علامه حلی (حسن‌بن‌یوسف) (۱۴۱۱ق)، تبصرة المتعلمین، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۵. ــــــــــــــ (۱۴۱۲ق)، مختلف الشیعة، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۶. ــــــــــــــ (۱۴۱۳ق)، قواعد الأحکام، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۷. ــــــــــــــ (۱۴۱۴ق)، تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسهٔ آل‌البیت علیهم‌السلام.
۲۸. ــــــــــــــ (۱۴۲۰ق)، تحریر الأحکام الشرعیة، قم، مؤسسهٔ امام صادق علیه‌السلام.
۲۹. ــــــــــــــ (۱۴۲۱ق)، تلخیص المرام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۰. عمیدی، سیدعمیدالدین‌بن‌محمد (۱۴۱۶ق)، کنز الفوائد، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۳۱. فاضل مقداد (مقدادبن‌عبدالله) (۱۴۰۴ق)، التنقیح الرائع، قم، کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی رحمه‌الله.
۳۲. ــــــــــــــ (۱۴۲۲ق)، کنز العرفان، قم، انتشارات نوید اسلام.
۳۳. فاضل هندی، محمدبن‌حسن (۱۴۱۶ق)، کشف اللثام و الإبهام، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۳۴. فخرالمحققین (محمدبن‌حسن‌بن‌یوسف) (۱۳۸۷ق)، ایضاح الفوائد، قم، اسماعیلیان.
۳۵. فیض کاشانی (محمدمحسن‌بن‌شاه‌مرتضی) (۱۴۰۱ق)، مفاتیح الشرایع، قم، کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی رحمه‌الله.
۳۶. کلینی، محمدبن‌یعقوب (۱۳۸۴ق)، الکافی، تهران، المکتبة الإسلامیة.
۳۷. کوفی، محمدبن‌محمد اشعث (بی‌تا)، جعفریات، تهران، مکتبة نینوی الحدیثة.
۳۸. مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی (۱۴۰۳ق)، بحارالأنوار، بیروت، دار إحیاء التراث العربی.
۳۹. محقق حلی (جعفربن‌حسن) (۱۴۰۸ق)، شرایع الإسلام، قم، اسماعیلیان.
۴۰. ــــــــــــــ (۱۴۱۷ق)، نکت النهایة، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۱. ــــــــــــــ (۱۴۱۸ق)، المختصر النافع، قم، مؤسسه مطبوعات دینی.